استاد شریعتی فقید علم و عمل و ارشاد

جعفری، محمد تقی

یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات

در این دنیا قناعت کردن به علم و معرفت محض، بدون تحصیل نور به وسیله ایمان صحیح براى ارتباط با خدا و ارتباط با عالم هستى و ارتباط با همنوعان و ارتباط با خویشتن، ناشى از رضایت دادن به لمس کردن محدود مقدارى از واقعیات است نه دیدن و شهود آنها، و این ایمان به حکمت اعلاى هستى معنادار است که با فروغ ذاتى خود علم و معرفت ما را نورانى مى‏سازد.در کتاب سرگذشت ایده‏ها مطلبى آمده است که براى توضیح مدعاى فوق مفید به نظر مى‏رسد. مؤلف این کتاب بسیار با اهمیت مى‏گوید:«فلاسفه اسکندریه پس از تلاش و تکاپو یک رشته الهیات- مبسوط و مفید-را طرح نمودند، پس از مدتى علم پرستى شیوع پیدا کرد.بار دیگر دنیا وضوح و روشنایى خود را از دست داد زیرا پروفسورها خواستند بر پیامبران پیشى بگیرند»

آرى همان گونه از آغاز ارتباط علمى بشر با جهان واقعیات تاکنون مشاهده مى‏کنیم علم بدون ایمان، لمس کردن محدود مقدارى از واقعیات است با وسایل و ابزار و هدف‏گیریهاى محدود و معمولا با تکیه بر اصول پیش ساخته‏اى که بطور محسوس یا شفاف و نامحسوس در توجیه انسان در ارتباط با واقعیات، نقش بسیار با اهمیتى دارد.آرى، علم چنین است و توقع ارائه واقعیات محض بدون دست خوردگى از حواس و وسایل و ابزار و هدف گیریها و آرمانهاى پذیرفته شده، تحمیل مسئولیتى براى علم است که به هیچ وجه آنرا نمى‏پذیرد، زیرا خارج از توانایى آن است.حال باید دید ایمان چیست؟

این حقیقت از دیدگاههاى مختلفى مانند دیدگاه فلسفى، علمى، مخصوصا روان شناسى و مذهبى و اخلاق، تعریفهاى مختلفى دارد.مى‏توان گفت:جامع‏ترین آنها این است که ایمان عبارت است از:دریافت برین حکمت اعلاى هستى که با فروغ ذاتى خود، علم و معرفت ما را از محدودیت و گسیختگى از اصول و مبادى هستى معنادار رها مى‏سازد و قطره‏هاى درک شده‏هاى ما را به دریاى بیکران خداوند علم بخش متصل مى‏نماید با عمل به دستورات الهى که به وسیله پیامبران عظام و عقول سلیمه و وجدانهاى ناب به انسانها ابلاغ مى‏شود. بدون ایمان به معناى مزبور همان گونه که گفتیم علم و معرفت‏هاى ما لمس کردنهایى است که در داستان تماشاگران فیل در تاریکى خوانده‏ایم که هر یک از آنان فیل را با درکى درباره عضوى از فیل که با دستش آن را لمس کرده بود.مى‏شناخت و معرفى مى‏کرد، مثلا کسى که دستش ساق پاى فیل را لمس کرده بود، مى‏گفت:فیل یعنى ستون!آن دیگرى که دست به پشت فیل مالیده بود، در تعریف فیل مى‏گفت:فیل یعنى یک تخته پهن!سومى که دستش گوش فیل را لمس کرده بود مى‏گفت:فیل یعنى بادبزن!این گونه شناخت همان گونه که متفکران آگاه مى‏دانند و با صراحت و یا با اشاره متذکر مى‏شوند، ظلمتهاى ما را در ارتباط با واقعیات روشن نمى‏سازد.براى روشن شدن واقعیات به پنج چراغ کاملا روشن نیازمندیم که عبارت است از پاسخهاى صحیح و قانع کننده براى سئوالات پنجگانه.

من کیستم؟از کجا آمده‏ام؟به کجا آمده‏ام؟به کجا مى‏روم؟براى چه آمده‏ام؟

این بدان معنى نیست که پاسخ این سئوالات ما را به شناخت همه واقعیات کوچک و بزرگ، جزءها و کل‏ها و کیفیت‏هاى بى شمار و متنوع نایل مى‏سازد، نه، چنین ادعایى خلاف حقیقت است، بلکه مقصود، آن روشنایى است که ناشى از درک این پاسخ‏ها مى‏باشد.من موجودى هستم معنادار، که حکمت و مشیت بالغه خداوندى مرا به این جهان هستى وارد ساخته که آیات الهى فروغ خود را در آن تابانیده و توانایى به فعلیت رسانیدن استعدادهاى مرا دارد و مقصد من ابدیتى است که از پایان این روزها آغاز مى‏گردد و هدف من از ورود به این دنیا به حکم عقل سلیم و وجدان خالص و انبیاء و اولیاء و حکماى راستین به ثمر رسانیدن شخصیت و شایسته ساختن آن براى بقاء به بقاء الله و تنعم به رضوان الله و تشرف به لقاء الله است که همه این پاسخها در آیه مبارکه‏«انا لله و انا الیه راجعون»تضمین شده است.

درک حقیقت این پاسخهاى نهایى به آن سؤالات اساسى و فراگیر، بدون ایمان به معناى آیه شریفه فوق (ما از آن خدائیم و به سوى خدا برمى‏گردیم) امکان ناپذیر است.آن کس که مى‏گوید:ما مى‏توانیم بدون طرح سؤالات پنجگانه که پاسخهاى آنها احتیاج به ایمان دارد، زندگى کنیم و از زندگى خود رضایت داشته باشیم، این شخص با تفسیرى که درباره معناى زندگى کرده است، کاملا صحیح مى‏گوید، زیرا اگر مقصود از زندگى عبارت است از مشتى حرکات حیوانى و گستردن خود طبیعى تا حداکثر توانایى، بدیهى است که نه تنها چنین زندگى سؤالات پنجگانه را طرح نمى‏نماید، بلکه از طرح آنها احساس نفرت مى‏کند و مى‏گوید:

رنج و بیماریست ما را این مقال

نیست نیکو وعظتان ما را به فال

گر بگفت آرید نصحى آشکار

ما کنیم آن دم شما را سنگسار

ما به لغو و لهو فربه گشته‏ایم

در نصیحت خویش را نسرشته‏ایم

هست قوت ما دروغ و لهو و لاغ

شورش معده است ما را این بلاغ

این سخنانى که شما مى‏گویید و ما اغنیاى مستکبر را به قبول مبدأ و معاد و ضرورت عدل و حمایت از حق و حقیقت وادار مى‏کنید و ما را از لهو و لعب و خوش باشى و لذت پرستى و خود محورى باز مى‏دارید.

رنج را صد تو و افزون مى‏کند

عقل را دارو به افیون مى‏کند

و اگر شما راست مى‏گوئید که مبدأ و معاد و هدف اعلاى زندگى و ارزش‏هاى والاى انسانیت وجود دارد، آنها را براى ما نشان بدهید تا ما آنها را ببینیم. در پاسخ این گونه اشخاص، یکى از تلاشگران قلمرو معرفت که گاهى هم حقایق را با شوخى بیان مى‏کند، چنین مى‏گفت:که براى تصدیق مدعایى که«با چشمم نمى‏بینم»، «پس نیست»را بیرون مى‏آورد، یک سیر تکاملى تا درجه عالیه!خفاش گشتن لازم است که با کمال صراحت و با بلندترین فریاد مى‏گوید:همه پنج میلیارد انسان و میلیاردها جاندار دیگر و نباتات و معادن زمین و غیر ذالک و دیگر منظومه‏هاى شمسى، همه و همه دروغ مى‏گویند که خورشیدى وجود دارد، زیرا ما خفاشان آنرا«نمى‏بینیم»، «پس نیست».

علم بدون ایمان به شایستگى هستى براى«حیات معقول»توانایى ارائه نشانى جان آدمى را ندارد، فقط کارى که مى‏تواند انجام بدهد، میدان را باز مى‏کند براى تبدیل اصل اساسى حیات که«صیانت ذات»براى به ثمر رسانیدن آن در مسیر رشد و کمال است، به خود محورى و خود پرستى که اگر هر چه و هر که را که جز خود اوست، به عنوان وسیله، براى خود قربانى تلقى نکند، رضایتش از هستى به حد نصاب نمى‏رسد!این میدان بدان گونه که سرگذشت طولانى بشرى براى ما نشان مى‏دهد.همان میدان است که با اشکهاى سوزان بینوایان آبپاشى مى‏شود و براى ادامه حیات و جست و خیز خودمحوران خودکامه با خون مظلومان رنگین مى‏گردد.

اگر بگوئیم:علم بدون ایمان جسدى است متحرک بدون روح، در مداحى علم دچار افراطگرى شده‏ایم زیرا جسد بدون روح چیزى است ناتوان و جامد که تسلیم هر عامل تصرف کننده است، بطورى که حتى یک بچه هم مى‏تواند آنرا زیر خاک بپوشاند و آن جسد کمترین مقاومت در برابر عمل بچه از خود نشان ندهد، ولى علم بدون ایمان در دست قدرت پرستان از خدا و از انسان بیخبر تا کره خاکى را از جانداران خالى نسازد، اهانت به مقام شامخ!خود احساس مى‏نماید.مى‏گویند:

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

مى‏گوئیم:با اینکه همه گذشتگان آگاه و معلمان و مربیان از پیامبران الهى گرفته تا اولیاء الله و حکماى راستین و اخلاقیون وارسته و هر انسان فرزانه‏اى که براى انسان معنایى قائل بوده است، شرح این هجران و این خون جگر را در زمان خود با کمال اخلاص و با جدى‏ترین قیافه بیان مى‏کنند.با این حال، اکثریت اسف انگیز مردم با عواملى مختلف به جهت نادیده گرفتن اهمیت حیاتى سئوالات پنجگانه و پاسخهاى آنها، در مبارزه با خویشتن به سر مى‏برند.حال اگر شرح این هجران و این خون جگر را به آینده‏هایى موکول مى‏کردند که هنوز تحقق پیدا نکرده و امید هم نمى‏رود که تحقق پیدا کند.چه مى‏شد؟!اگر در سرگذشت عظما و سازندگان بزرگ تاریخ بشرى درست دقت کنیم، خواهیم دید قدمهاى مؤثر و تحولات سودمند و سازنده از آن شخصیت‏هایى است که علم و عملشان با روح ایمان به معنى دار بودن هستى، زنده بوده است و برعکس علم و عمل خالى از ایمان اگر همه دنیا را هم دگرگون کند، کارى سودمند و سازنده براى بشر انجام نمى‏دهد اگر چه خیلى بزرگ بنماید، ولى داخل در منطقه ارزشها نمى‏باشد.

از آن شخصیت‏هاى وارسته‏اى که در محیط خود بلکه در قلمروى پهناورتر از محیط خود با گفتار و تألیفات و اعمالش در تبدیل حیات طبیعى محض نونهالان جامعه به«حیات معقول»تلاش و تکاپوهاى مخلصانه و از روى ایمان انجام داده است، دانشمند ارجمند، مرحوم آقاى محمد تقى شریعتى بود که چند روز است چشم از این دنیا بربسته و دیده به بارگاه ربوبى گشوده است.این شخصیت بى‏تردید از معلمان و مربیان والامقام این جامعه بوده است که اثر تعلیم و تربیت و ارشاداتشان در جو فرهنگ معنى دار این جامعه استمرار خواهد داشت.این فقید علم و عمل و ارشاد، هزاران انسان حقیقت‏جو را به منابع چشمه سارهاى حیات بخش هدایت نمود و آنانرا از دشتهاى سوزان «بارى به هر جهت»و«سرخوشى‏هاى اپیکورى»نجات داد.ایمان این تازه پریده از قفس ماده و مادیات، از حرکات چشم و نشستن و برخاستن گرفته تا نوشته‏هاى ارزنده و سخنان باروحش مى‏درخشید.او ایمان داشت، لذا مى‏توانست در دلهاى پاکان این جامعه، بذرهاى معرفت و ایمان را با آب حیات تعلیم و تربیت آبیارى نماید.